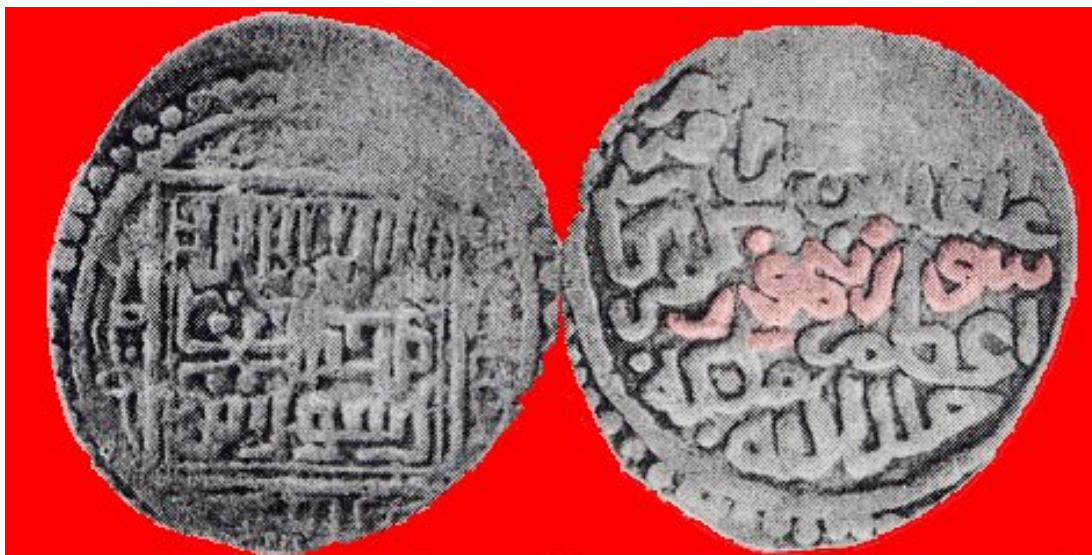


رسمیت زبان ترکی، کنگره ها و قطعنامه های زبان مادری

مهران بهاری

۰۷ یئیلین آی، تیوق ایلی، ۲۰۰۵



توضیح عکس: زبان ترکی از زبانهای رسمی بکار برده شده بر ضرب سکه در ایران بوده است. قریب به تمام دولتهای ترکی حاکم بر ایران، زبان و عبارات ترکی با خط عربی و یا اویغوری را به عنوان زبانی رسمی و دولتی در سکه ها، مهرها، طغراها، توقیعات، فرمانها و نامه های خود بکار برده اند. سلسله های موغول، ایلخانی (هولاکویی)، جلایری (ایلکانی)، چویانی، اینجویی (آل مظفر)، تیموری (گورکانی و میرانشاهان)، قاراویونلو (بارانلو)، آغ قویونلو (بایندری)، صفوی (قزلباشها)، افشار و قاجار در میان این دولتهای ترکی هستند. بر اغلب سکه های ترک، عبارت سؤزوموز (سوزیموز، سیوزمز) و یا بعضا سؤزوم (سزم) به معنی "فرمان ما" ضرب و نام سلاطین ترک به زبان ترکی و به یکی از سه خط اویغوری، عربی و چینی نگاشته میشود است.

سؤزوموز

سال پیش در ایران قطعنامه "آذربایجان دانشیر- آذربایجان سخن میگوید" همراه با ترجمه آن به زبانهای فارسی، عربی و انگلیسی منتشر گردید. این قطعنامه که تاکنون به امضای هزاران تن رسیده و در مجامع جهانی انعکاس وسیعی داشته است، علیرغم اهمیت و

نکات بسیار مثبت آن مانند تاکید صریح بر لزوم گذر به نظام فدرالی در ایران؛ دارای تناقضات داخلی چندی مانند کاربرد همزمان تعبیرات يك ملت (ملت ایران)، چند ملت (ایران کثیرالمله) و چند قوم (تنوع قومی) نیز بود. حال آنکه با ابزاری مانند "يك ملت" و "قوم" نه میتوان مساله ملي در ایران را به درستي درك و تبیین کرد و نه میتوان آنرا حل نمود. همچنین در سال گذشته، به مناسبت روز جهانی زبان مادري نخستین کنگره زبان مادري در مرکز آذربایجان تبریز برگزار گردید. از نکات بسیار مثبت قطعنامه این کنگره نام بردن از "ملیتهای ایران" و "زبان ترکی" به جای ترمهای دولتی-راسیستی "قوم" و "آزری" است. ("قوم"، "آزری"، "زبان محلی"، "تدریس ادبیات به زبان مادري" به جای "تحصیل به زبان ملي ترکی" و "رسمی شدن آن در دولت مرکزی" و ... جزء خزینه لغات و گفتمان پان ایرانیسم بوده و مطلقاً میباید از فرهنگ سیاسی ایران و بویژه فرهنگ سیاسی ترک-آذربایجانی حذف شوند).

این قطعنامه ها و نظایر آنان، با توجه به انعکاس و ثبت آنها در مجامع جهانی، اسناد تاریخی بسیار مهمی در سیر مبارزات دمکراتیک خلق ترک و آذربایجان و دیگر ملل ایرانی، روند مدنی و معاصر شدن و آشتی جامعه ایرانی با حقوق بشر، دمکراسی و مدرنیته میباشند. با اینهمه قطعنامه های مذکور دارای دو کمبود اساسی، یعنی نبود دو خواست حیاتی و بنیادی "انجام اصلاحات دمکراتیک زبانی در قانون اساسی موجود" و "رسمیت یافتن زبان ترکی" بودند. عدم اشاره، تاکید و تلفظ این دو خواست اهمالی بزرگ و غیرقابل توجه در آنها بشمار میرود.

لزوم اصلاحات دمکراتیک زبانی در قانون اساسی

در قطعنامه روز زبان مادري اشاره ای به بعد حقوقی-قانونی مساله زبانهای ملل ایرانی و لزوم انجام اصلاحات در قانون اساسی و گنجاندن خواست دمکراتیک رسمیت زبان ترکی در آن نشده است. اصل ۱۵ قانون اساسی فعلی، در راستای نژادپرستی زبانی (لینگوئیسیسم) و قومیتگرایی افراطی فارسی، زبان و خط فارسی را تنها زبان و خط رسمی کشور و دولت ایران، حتی زبان و خط مشترک همه مردم و ملل ساکن در ایران اعلام کرده است. این اصل حتی در مقایسه با قانون اساسی مشروطیت نیز، که در آن فقره ای در باره زبان رسمی وجود نداشت، اصلي عقب مانده و راسیستی است. (در قانون اساسی بعد از انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ زبان رسمی کشور قید نشده بود. با حرکت از این نقطه تسلیت نامه ي مجلس اول در مرگ مظفرالدین شاه قاجار، در روزنامه ي مجلس به دو زبان فارسی و ترکی چاپ گردیده است. دکتر ض. صدر، روزگار نو، شماره ي آذر ۱۳۷۵، ص ۶۸). اصول غیردمکراتیک ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با رسمیت دادن انحصاری به زبان و خط فارسی و به رسمیت نشناختن وجود و هویت ملل مختلف در ایران (از جمله با تاکید به "ملت ایران" به جای "ملتهای ایران")، خود از ریشه های مساله ملي و زبانی در ایران شمرده میشوند.

در ایران زبان اکثریت مردم از طرف دولت قانونا و حقوقا به رسمیت شناخته نشده و در عمل اکثریت مطلق شهروندان و ملیتهای آن - به غیر از فارسها و قسما ارمنیها - نسلهاست از کاربرد رسمی زبان ملی و مادری خود در همه عرصه های دولتی و اجتماعی، در ادارات و محاکم و مکاتبات رسمی، علائم خیابانی و رسانه های عمومی سراسری و از حق تعلیم و تعلم به زبانهای ملی و مادری، از حق داشتن مراکز آموزشی و از امکانات گسترش فرهنگ خویش همانگونه که فارسها از آن برخوردارند محروم نگاه داشته شده اند. و این در حالی است که در قانون اساسی کشور، زبان محلی قوم اقلیت ۳۵٪ ی فارس، یگانه زبان رسمی و دولتی کشور کثیرالمله ایران و زبان جانشین و اجباری در همه عرصه های دولتی، اجتماعی، آموزشی و اقتصادی اعلام شده و از حمایت بی قید و شرط و همه جانبه دولت جمهوری اسلامی برخوردار است.

هرگونه گشایش دمکراتیک در مساله ملی در ایران، از تغییر قانون اساسی به شدت عقب مانده فعلی که با روح قومیتگرایی افراطی فارسی، کولونیالیسم فرهنگی و نژادپرستی زبانی (لینگوئیسیسم) نگاشته شده است شروع میشود. پایان دادن به رسمیت انحصاری زبان فارسی در قانون اساسی، نخستین نشانه ملموس آغاز روند واقعی پلورالیسم، دمکراتیزاسیون، معاصرشدن جامعه ایرانی و دولت ایران و احترام گذاردن آن به هویت و حقوق شهروندان ایرانی خواهد بود. در هر فراخوانی برای دمکراسی و برابری ملل و زبانهایشان در ایران، میبایست پیش از همه چیز لزوم تغییرات دمکراتیک و بازنویسی قانون اساسی خواسته شده باشد. هر حق و هر حقوقی که برای خلق، زبان و فرهنگ فارسی رسماً شناخته شده، قانونا تضمین و در عمل اجرا میشود میباید عینا برای ملتها و دیگر گروههای ملی ایران، زبانها و فرهنگهایشان نیز شناخته، تضمین و اجرا گردد.

رسمیت زبان ترکی، تنها تضمین عملی احترام به حقوق زبانی خلق ترک در ایران

از نقیصه های قطعنامه روز زبان مادری، عدم اشاره و تاکید نکردن به کلید حل مساله زبانهای ملی یعنی خواست محوری رسمی شدن زبانهای ملی و بویژه زبان سراسری ترکی - که ذاتا در ایران به مدت دهها قرن زبانی دولتی بوده است- میباشد. خواست آموزش زبانهای مادری و یا تحصیل به زبان ترکی در ایران که علی رغم تصریح قانون اساسی هرگز اراده سیاسی ای برای اجرای آن در جمهوری اسلامی موجود نشد، به تنهایی و بدون رسمی شدن زبان ترکی، شعاری عقیم و کوتاه نگرانه، خواستی بدون ضمانت اجرایی، واپس گرایانه و بدون آینده است و نشان از نشناختن قدرت نهادینه شده قومیتگرایان فارس در نظام دولتی ایران دارد. حتی در صورت اجرای این اصول نارسا و اعاده برخی از حقوق معوقه ملی، زبانی و فرهنگی ملل غیرفارس ایرانی؛ اگر این حقوق مستظهر به ذکر و تاکید صریح رسمی بودن زبانها و برابری ملل ایرانی در قانون

اساسی ای مدرن و دمکراتیک نبوده باشند، هیچگونه تضمین عملی برای ادامه پایبندی دولت به اجرای آنها و قلع و قمع نشدنشان در آینده از سوی دولت‌ها وجود نخواهد داشت. در شرایط ایران، تنها تضمین برابری زبانهای فارسی و ترکی و خلق های فارس و ترک، رسمیت هر دو زبان ترکی و فارسی و شناخته شدن و تصریح حقوقی و قانونی برابری این دو خلق و این دو زبان در قانون اساسی است. تجربیات سده اخیر بوضوح نشانگر این حقیقت است که حل مساله برابری ملل ایرانی و پاکسازی بقایای نژادپرستی زبانی (لینگوئیسیسم) و کولونیالیسم فارسی ریشه دار و نهادینه شده از ساختار دولت ایران، امری نیست که بدون داشتن پشتوانه قانون اساسی مدرن، دمکراتیک و عادلانه و تنها با بخشنامه های دولتی و یا سلیقه فردی این و یا آن مقام دولتی محلی و یا حتی حکومتها، امکان پذیر باشد:

تجربه اول: پس از انقلاب ناکام مشروطیت ایران که اساسا منشا ترکی-آذربایجانی داشت و متأثر از تحولات ترکیه (عثمانی) و قفقاز روسیه (آذربایجان شمالی) و نتیجه آشنایی دولت و آریستوکراسی ترک-آذربایجانی قاجار با جهان غرب بود، قانون اساسی مشروطیت به تصویب رسید. در این قانون هیچکدام از زبانهای فارسی و ترکی رسمی و دولتی نبودند. اما این بیطرفی و موازنه منفی قانونی، در عمل مانع از رخنه و تسلط نژادپرستی زبانی و قومیتگرایی فارسی بر ارکان دولت نگردید.

تجربه دوم: با ایجاد حکومت ملی آذربایجان به سال ۱۳۲۴ این دولت زبان ترکی را زبان رسمی دولت خویش اعلام نمود. اما در عمل دولت مرکزی که با عقد قراردادهایی با حکومت آذربایجان رسمیت زبان ترکی در خطه آذربایجان را کرها پذیرفته بود، از اجرای مفاد این قراردادها سرپیچی نموده و پس از یورش به آذربایجان و به آتش کشیدن کتب ترکی و تخریب و غارت مراکز آموزشی ترکی، نه تنها زبان ترکی در آذربایجان را رسماً ممنوعه اعلام کرد، بلکه سیاست همه جانبه ریشه کردن زبان ترکی و امحاء هویت و ملت ترک در کل ایران را تشدید نمود.

تجربه سوم: پس از ساقط شدن دولت استعمار نشانده و پان ایرانیست پهلوی، در قانون اساسی جمهوری اسلامی حق آموزش ادبیات زبانهای ملل ایرانی به صورتی بسیار ناقص شناخته شد. اما پس از گذشت ۲۶ سال از تصویب این قانون، هنوز اکثریت مردم و در این میان خلق ترک در سراسر ایران از آموزش به زبان ملی و مادری خود محروم نگاه داشته شده اند و دولت همچنان به لطائف الحیل از اجرای آن جلوگیری مینماید.

سه تجربه قانون اساسی مشروطیت، توافقنامه های دولتی تبریز و تهران (آذربایجان و فارسستان) در دوره حکومت ملی آذربایجان و قانون اساسی جمهوری اسلامی نشان میدهند که - با توجه به قبضه شدن دولت ایران توسط قومیتگرایان افراطی فارس - کوچکترین امیدی به شناخته شدن حقوق زبانی ملل ایرانی، بدون رسمی و دولتی اعلام شدن زبانهای ملی ایران و در راس آنها زبان سراسری ترکی و انعکاس صریح این حق

دمکراتیک در قانون اساسی کشور وجود ندارد. در غیر اینصورت، همانگونه تاکنون بوده است، مقامات دولتی همواره و به طور کیفی، بدون ارائه هیچ دلیل و عذری و با فراغ خاطر، هر آن که اراده نمایند میتوانند از تحصیل به زبان مادری، حتی از سخن گفتن کودکان به ترکی، از انتشار نشریات ترکی و ترکی نویسی، از کاربرد نامهای ترکی افراد و مغازه ها، از برگزاری کنگره های زبان مادری و.... نیز ممانعت کنند. چنانچه اخیراً:

-مقامات استان آذربایجان شرقی، بدون ارائه هر گونه دلیلی از برگزاری دومین کنگره زبان مادری در تبریز ممانعت بعمل آورده اند،
-در برخی مدارس آذربایجان صندوقهای جریمه برای ترکی حرف زدن گذاشته شده است،
-شیوه نامه نشریات دانشجویی کاربرد نوشته های ترکی و دیگر زبانهای غیرفارسی را به سقف ۲۰٪ مطالب هر نشریه محدود نموده است،
-در برخی از شهرهای آذربایجان کاربرد الفبای ترکی لاتین در نشریات و استفاده از نامهای ترکی در نام مغازه ها گردیده است و

در اینجا می بایست تاکید کرد که رفتار ظاهراً کیفی مقامات ترک ستیز استانیهای آذربایجانی و دیگر مناطق ترک نشین ایران و آزادی بیحد و حصر آنها در محدود نمودن حقوق ملی خلق ترک و دشمنی با زبان و فرهنگ و هویت ترکی، آنچنانکه بنظر میرسند کیفی نبوده، در اصل جزئی از سیاستهای راهبردی و کلی دولتند.

رسمی شدن زبان ملی ترکی، خواستی استراتژیک

در ایران و آذربایجان، ضرورت گذار از ذهنیتهای سنتی و روشهای کنونی و دمکراتیزه کردن سیاست ترکی به میان آمده است. راه رسیدن به دمکراسی و حقوق ملی خلق ترک در ایران میبایست با دیدگاه و راهکارهایی نوین هموار گردد. خواست استراتژیک "رسمیت زبان ترکی" در صدر این راهکارها جای دارد. رسمی بودن انحصاری زبان فارسی از همه جهت بر علیه منافع استراتژیک خلق ترک و زبان و فرهنگ ترکی در ایران است. رسمی و دولتی شدن دوباره زبان ترکی در ایران و ضرورت انجام تغییرات لازمه در این راستا در قانون اساسی، اساسیترین، عاجلترین و غیرقابل چانه زنی ترین نیاز فرهنگی، حق طبیعی و خواست دمکراتیک مردم ترک در ایران است. هر کس با هر مشرب سیاسی و از هر زاویه ای که به این مسئله نگاه کند؛ ایراندوستی، حقوق بشر، اسلامیت، پراگماتیسم سیاسی، دمکراسی، توسعه اجتماعی-سیاسی، مدرنیت ... میبایست مصراً خواستار دولتی و رسمی شدن زبان ترکی در ایران گردد. و البته مقصد نه در سطح منطقه ای و محلی (مثلاً در آذربایجان) است، بلکه زبان سراسری ترکی علاوه بر رسمی بودن در آذربایجان، شمال خراسان و جنوب ایران، میبایست مانند گذشته یکی از زبانهای رسمی و دولتی دولت مرکزی ایران و در سطح سراسری باشد.

در ایران رسمی و دولتی شدن تنها زبان فارسی (و غیررسمی و غیردولتی شمرده شدن

همه زبانهای دیگر) محصول شرایط خاص سیاسی ایران و جهان در آغاز قرن بیستم، در نتیجه و نشان نبود شرایط دمکراتیک، فقدان آگاهی و روشنگری در جامعه ایرانی و عقب ماندگی آن، بیگانگی عمیق ایرانیان و دولتیان با مقوله و مصادیق حقوق بشر، بی توجهی نخبگان و سیاسیون به واقعیات ائتتیک و ترکیب ملی مردم کشور، دوری از سنن فرهنگی ایران و شعائر تمدن اسلامی، نادیده گرفتن نقش و موقعیت هزار ساله زبان ترکی در سلسله ها، دربارها و ارتشهای حاکم بر ایران، رواج اندیشه نژادپرستی در آروزگار در تمام دنیا و بویژه نبود خودآگاهی ملی در خلق ترک ایران و غفلت مهلك نخبگان سیاسی و فرهنگی اش، یادگار استیلای استعمار انگلیس بر کشور، خواست و توطئه این دولت، کودتای نظامی پهلویها و ... بوده است. با هویدا شدن شکل افراطی، برتری طلب، استعمارگر و نژادپرست ناسیونالیسم فارسی به جای میهن پرستی و ایران دوستی، و تبلیغ و تدوین آن در داخل کشور بین دولتمردان و فرهنگیان و روحانیون و نظامیان، در پایان قرن نوزدهم مسئله زبان واحد و تنش های ملی در این مورد نیز آغاز شده و سرانجام پس از قریب به ۸۵ سال موقعیت زبان اقلیت قومی فارس، جبرا و بزور سرنیزه حکومت دست نشانده رضاخانی و دوام آن، بعنوان تنها زبان دولتی و رسمی و رابط در ایران در تمامی زمینه های فرهنگی، آموزشی، اداری، کشوری و سیاسی تثبیت گردیده است.

با این اوصاف، تن در دادن به رسمیت انحصاری زبان فارسی، به معنی تایید ادامه ذهنیت نژادپرستانه و استعمارگرانه، صحنه گذاردن بر تبعیض میان گروههای گوناگون شهروندان و ملت های ایران و مشخصا انکار هویت و حقوق خلق ترک بوده و در ضدیت با حقوق اساسی بشر، استقلال، میهن دوستی، تجدد و توسعه و پیشرفت است. رسمی و دولتی بودن انحصاری زبان فارسی و رسمی و دولتی نبودن زبان ترکی در ایران تماما در ضدیت با خواسته های دمکراتیک و منافع ملی خلق ترک در ایران بوده و به لحاظ خلق ترک کوچکترین مشروعیتی ندارد و مطلقا غیرقابل قبول است. تا زمانی که زبان فارسی یگانه زبان رسمی و دولتی در ایران و در سطح سراسری باشد، روح استعمار و نژادپرستی و سیاست های ناشی از آنها در کشور ایران حضور خواهد داشت.

شرط مشارکت در روندهای سراسری: رسمیت زبان ترکی

برای اینکه فرد ترک بتواند با هویت ترکی خود قبول وظیفه و مسئولیت نموده و با شوق و پشتکار در روندهای گوناگون زندگی خویش و حیات اجتماعی کشور دخیل باشد، بایستی زبان ترکی در ایران به رسمیت شناخته شود. تأیید و قبول این درخواست از طرف سردمداران دولتی و حکومتی ایران، دارای اهمیتی استراتژیک بوده و میتواند مانند یک نیروی محرکه جامعه ترکی را به حرکت در بیاورد. از این روست که میباید تغییر قانون اساسی و رسمی و دولتی شدن دوباره زبان ترکی در آن، همراه با حق ایجاد تشکیلات و حزب آزاد برای ترکها يك صدا به پیش شرط اصلی خلق ترک و همه نمایندگان و منسوبین فرهنگی و سیاسی آن برای شرکت در پروسه های سراسری در ایران و اشتراك در همه

مناسبتها از جمله در هرگونه حمایت از هر شخصیت و کاندیدا و فرقه و نهاد و حزب و حکومت و در انتخابات نمایندگان مجالس مختلف و بویژه انتخابات رئیس جمهوری تبدیل شود. وظیفه روشنفکران ترك ایرانی، تلاش برای درك ضرورت و ماهیت استراتژیک این خواست کلیدی، همگانی و توده ای نمودن سریع آن در میان پاره های خلق ترك در سراسر ایران، انعکاس رسمی و هر چه گسترده این خواست ملی در تمام پلاتفرمهای فرهنگی و سیاسی داخل و خارج کشوری و تثبیت و تسجیل آن در بالاترین سطوح نهادهای بین المللی است. و جای خوشبختی بسیار است که عمده روشنفکران ترك ایرانی نیز مسئولانه و عملا در این جهت گام برمیدارند . (نگاه کنید به نوشته: من از رسمیت بخشیدن به زبان ترکی سخن میگویم).

خطای استراتژیک برخی از فعالین ترك

در دهمین نشست پارلمان ادبیات دانشجویی ایران مدیر جلسه وحید حیدری گفته است: "در طول تاریخ، به خاطر سیستم حکومتها در حمایت از يك زبان و يك ملت، بقیه زبانها به اعدام و حبس ابد فرهنگی محکوم شده‌اند". وی با تاکید بر لزوم به رسمیت شناختن زبان ترکی ایران به عنوان زبانی که از نظر مخاطب در اکثریت است، در کنار زبان فارسی و همچنین اجازه تدریس به زبان کردی ایرانی در مدرسه‌های کردنشین در گام اول، اضافه نموده است: "کشورهای بیگانه دوست دارند امتیاز چند زبانه کردن ایران را به نام خود ثبت کنند و با این حرکت دایگان مهربانتر از مادر شوند. ولی مسئولان امر باید در جهت به رسمیت شناختن آنها اقدام کنند؛ زیرا اینجا نه افغانستان است؛ نه عراق. اینجا ایران است". با وجود چنین نهادهای سراسری دمکراتیک ایرانی که صراحتا خواستار رسمیت زبان ترکی در ایران شده اند، متاسفانه و با حیرت فراوان شاهدیم که در بعضی از نوشته و دیدارهای فعالین فرهنگی و سیاسی ترك ایرانی، مثلا در دیدار اخیر گروهی از فعالین و فرهنگیان آذربایجانی با مهدی کروی نامزد ریاست جمهوری، با طیب خاطر از رسمی باقی ماندن انحصاری زبان فارسی دفاع میگردند! (نمونه های دیگر: در نوشته بحران هویت در میان جوانان آذربایجان از حسن راشدی چنین گفته میشود: "اگر این جمعیت ۳۰ میلیونی بتوانند در کنار زبان رسمی کشور به زبان خود در مدارس و دانشگاهها نیز تحصیل کنند و یا در خبر "شیرین عبادی خواستار آموزش زبانهای ملی در ایران شد"، بانوی ترك آذربایجانی صاحب جایزه صلح نوبل در حالیکه خواستار آموزش به زبانهای مادری میشود، از رسمی بودن زبان فارسی مانند امری طبیعی یاد میکند: "ما تبعیض در مورد زبان هم داریم ... زبان رسمی فارسی، ولی آیا همیشه کسانی که کرد و آذری و بلوچ هستن همیشه دو زبان رو به اینها یاد بدیم ؟ چیزی که بارها و بارها درخواست شده").

مطرح نمودن و یا از قلم افتادن شعار و خواست استراتژیک رسمیت و دولتی شدن زبان ترکی از سوی برخی از روشنفکران و فعالان ترك و آذربایجانی ایرانی در قطعنامه ها و نوشته های منتشره در جرائد - بویژه اکنون که حتی ملت‌های کم شماری مانند ترکمنها و

کردهای ایران نیز خواستار رسمیت زبانهای خود شده اند- نشان از عقب ماندگی، عدم بلوغ فرهنگی و سیاسی و نازل بودن سطح جنبش ملی دمکراتیک ترک و آذربایجانی در مقایسه با جنبشهای دیگر ملل ایرانی مانند ترکمن و کرد؛ ضعف تئوریک، حتی فقدان پایه های تئوریک و وارد نشدن آن به مرحله تئوری سازی دارد. آشکارا دیده میشود که در جنبش ملی در حال تجربه آموزی خلق ترک ایران، هم اکنون وجه احساسی و سلبی غالب بوده و مرحله نقادی از خود و تئوری سازی آغاز نشده است. هنوز بعضی از فعالین ترک ایرانی در عرصه های فرهنگی و سیاسی، وقوف کافی بر سابقه رسمیت و دولتی بودن هزار ساله زبان ترکی در ایران و بویژه رسمیت دولتی آن در دوره حاکمیت حکومت ملی آذربایجان در سالهای جنگ جهانی دوم، مفاد عهدنامه ها و اعلامیه های حقوق بین المللی ناظر به حقوق بشر و حقوق زبانی و الزامات دولتها در تطابق خود با آنها، سیر تاریخی و امروز نیازها و شعارهای استراتژیک خلق ترک در ایران، فعل و انفعالات دمکراتیک صورت گرفته در جهان، منطقه و کشورهای همسایه عراق و افغانستان و نداشته و ازینرو هنوز مشغول مطرح نمودن خواستهای بی پشتوانه و نامتناسب با شرایط و احتیاجات روز، مانند اجرای اصول غیردمکراتیک و ویتروینی ۱۵ و یا ۱۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی میباشند. حال آنکه گره مرکزی نژادپرستی، کولونیالیسم و تبعیض زبانی در ایران، همین رسمی بودن انحصاری زبان فارسی در ایران در سطح سراسری است.

یادگیری زبان مادری در مدارس: شعاری نامناسب با تاخیر فازی یک صدساله

خواست رسمیت زبان ترکی در ایران در دوران معاصر، گذشته ای اقل صدساله دارد. درجا زدن، تنزل و عقبگرد برخی از فعالین فرهنگی ترک ایرانی به شعارهای دور از ذهنیت و مدنیت معاصر و اساسا بی پشتوانه و بدون تضمینی مانند اجرای اصول غیردمکراتیک ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی - که صریحا زبان و خط فارسی را تنها زبان و خط رسمی ایران اعلام نموده است- و یا خواستار شدن صرف آموزش زبان مادری بدون ارتقاء موقعیت حقوقی آنها (این خواست اخیر عمدتا از سوی ترکان و آذربایجانیان معتقد به پان ایرانیسم لیبرال و یا خجالتی به پیش رانده می شود)، رفتاری زینبار، وضعیتی ناخوشایند و بر علیه منافع خلق ترک در ایران است. به پیش رانده شدن همچو شعار و مطالباتی، باعث ایجاد تصویری نادرست از سیر مبارزات و ماهیت و سطح خواستهای فرهنگی و سیاسی خلق ترک در نزد دیگر ایرانیان، مقامات دولتی و نهادهای بین المللی و افکار عمومی جهان میشود. البته گروههای ملی دیگر ممکن است که صرفا خواست آموزش به زبان ملی خود را مطرح نمایند. اما این خواست در باره خلق ترک در ایران که زبانش در این کشور قبلا و به مدت هزار سال زبانی رسمی و دولتی بوده است، مصداقی ندارد. به نظر میرسد کسانی از ترکان که تنها خواستار آموزش زبان ترکی در ایرانند، به اشتباه خلق ترک در ایران را با دیگر ملل ایرانی قیاس نموده اند. حال آنکه زبان ملت ترک در ایران قابل قیاس با ملتهای دیگر مانند ترکمن، بلوچ، حتی کرد و ... نیست. زبان ترکی بر خلاف زبان این ملل، زبانی سراسری، زبان اکثریت نسبی مردم ایران، زبان رسمی دو دولت همسایه آذربایجان

و ترکیه، یکی از سه زبان عمده جهان و تاریخ اسلامی است؛ افزون بر آن زبانی است که بیش از هزار سال یکی از زبانهای رسمی و دولتی ایران بوده و از تاریخ هزار ساله رسمیت و دولتی بودن برخوردار است. و از همه مهمتر در قرن بیستم نیز، گرچه کوتاه مدت، زبان رسمی دولتی (حکومت ملی آذربایجان) بوده است.

خلق ترک و روشنفکران و نخبگان، دیگر ملل ایرانی و فعالین حقوق بشر باید بدانند که دفاع از حق آموزش به زبانهای ملی و در عین حال اصرار بر ادامه رسمیت انحصاری زبان فارسی، شعار جریانات میانه رو قومیتگرای فارس و طیف لیبرال پان ایرانیستی است. (نگاه کنید به گفته داریوش همایون در مقاله "جای اقوام در جامعه و سیاست ایران، آنجا که می گوید "..... هر راه حل "مسئله قومی" ایران می باید به فارسی به عنوان بزرگترین میراث فرهنگی مشترک و زبان ملی جای لازم را بدهد". دکتر پرویز ورجاوند نیز در مقاله "زبان فارسی عامل بنیادین وحدت و پویایی حوزه فرهنگ ایران"، زبان محلی قوم فارس را زبان رسمی و ملی نامیده، خواست دمکراتیک رسمیت دیگر زبانها و یا بیان حقیقت ملی نبودن زبان فارسی را تضعیف زبان فارسی رسمی می شمارد و اینها را فعالیتی در رده جدایی خواهی و تجزیه طلبی قلمداد میکند.

خواست "آموزش زبان و ادبیات ترکی" به کودکان که از سوی پان ایرانیسم لیبرال مطرح می شود، حتی "تحصیل به زبان ترکی"، خواست و شعار صد سال پیش ترکان ایران است. برخی مقامات دولتی، گروههای قومیتگرای فارس و پان ایرانیست که در صد سال گذشته با تمام امکانات از تحقق این خواست معصوم جلوگیری نموده اند و اکنون به این خواست چراغ سبز نشان میدهند، و یا آندسته از ترکان هوادار پان ایرانیسم لیبرال که صرفا خواهان آموزش زبان مادری اند، از تاخیر فاز یک صدساله ای در عرصه مساله ملی و حقوق زبانی ملل ساکن در ایران رنج میبرند. زیرا مردم ترک، امروز صرفا خواستار یادگیری زبان مادری در مدارس نیستند. آنها خواهان آند که زبان ملیشان ترکی، زبان رسمی دولت ایران و در سطح سراسری بشود.

مخالفت با لغو رسمیت دولتی انحصاری زبان فارسی مهمترین و از بارزترین مشخصه های جریانات قومیتگرای فارسی و البته نئوفاشیسم فارسی و پان ایرانیسم لیبرال در ایران است. هر شخص و یا جریان، چپ و یا راست، فارس و یا غیرفارس که دولتی و رسمی شدن زبان ترکی در ایران را به بعد از حصول ایران به دمکراسی حواله کند و یا اصلا منکر شود، اگر خواهان برابری کامل حقوق و فرصتهای ملتهای ایرانی با فارسها در همه جنبه های فرهنگی، زبانی، آموزشی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و دولتی و پایان دادن به رسمیت و دولتی بودن انحصاری زبان قوم فارس نباشد، اگر مستقیما و یا من غیر مستقیم مشغول به گسترش و جانشین ساختن زبان فارسی در میان ملل ایرانی (از جمله با اصرار بر فارسی نویسی داوطلبانه و به جز در موارد اضطرار) باشد، به درجات مختلف آلوده به استعمار و راسیسم پان ایرانیستی است و دانسته و یا نا دانسته دشمن بهروزی مردم، صلح، توسعه، تجدد ملل و کشورهای منطقه می باشد.

مورد ایران: نژادپرستی زبانی، نسل کشی زبانی و زبان کشی دولتی

آنچه امروز در عرصه زبانی در ایران اتفاق میافتد مصداق بارز نژادپرستی است. طبق داده های نهادهای بین المللی مانند یونسکو میتوان آنرا مشخصا در "نژادپرستی زبانی"، "نسل کشی زبانی" و "زبان کشی دولتی" خلاصه نمود:

لینگوئیسیسم و یا نژادپرستی زبانی (Linguicism) همه ایدئولوژیها، ساختارها و اجراناتی هستند که در خدمت مشروع نمودن، عملی ساختن، تنظیم و تولید و حفظ تقسیم ناعادلانه قدرت و منابع مادی و معنوی بین گروههای زبانی میباشند و شامل مواردی مانند تحقیر زبانهای بومی و یا محروم نمودن کودکان از سیستم آموزشی به زبان مادری خود میگردند.

نسل کشی زبانی (Linguistic Genocide) ممنوعیت کاربرد زبان یک گروه در مراوده در مدارس، و یا ممنوعیت چاپ و پخش انتشارات به آن زبان و مجبور کردن کودکان به انحاء مختلف به ترک زبان پدران و مادرانشان از طرف دولت است.

زبان کشی (Linguicide) نابود ساختن عمدی و طراحی شده یک زبان است.

در اکثر موارد نژادپرستی زبانی و نسل کشی زبانی برای حفظ و افزایش قدرتی استعماری بکار برده میشوند. ایران مصداق کلاسیک کشوری است که در آن علاوه بر نژادپرستی تباری (Racism) نژادپرستی زبانی، نسل کشی زبانی و زبان کشی گسترده ای حضور دارد.

راسیسم پان ایرانیستی و نئوفاشیسم فارسی، زبان فارسی را به نژاد پاکان پارسی باستان و زبان ترکی را به نژادپست مغولی اسناد داده و حفظ پاکی نژادی ایرانیان با وصول به خلوص زبانی آنان، یعنی ریشه کن کردن زبان ترکی پلشت و دیگر زبانهای ملل ایرانی و جانشین کردن پارسی پاک به جای آن را وظیفه خود میشمارد. در همین راستا رسمی و دولتی نمودن زبان ملل در کشور کثیرالمله ایران عمده ترین تدبیر دولتی برای ریشه کردن آنها و رسمی و دولتی نمودن زبان فارسی عمده ترین تدبیر دولتی برای جایگزین کردن زبان فارسی در ایران است. به عبارت دیگر، در شرایط فعلی، انکار کثیرالملگی ایران، انکار حقوق زبانی و فرهنگی و سیاسی برابر ملت‌های ایرانی، دفاع از رسمی بودن منحصر زبان فارسی و رسمی نشدن زبان دیگر ملل ایرانی، نژادپرستی صاف و کولونیالیسم خالص است. رسمی و دولتی نمودن زبان ترکی در ایران، اولین گام و شرط در تضمین برابری دو خلق ترک و فارس و پالایش دولت از ذهنیت استعماری و سیاستهای نژادپرستانه است.

رسمی بودن انحصاری زبان فارسی: در تضاد با حقوق بشر، دموکراسی و مدرنیته

رسمیت انحصاری زبان فارسی محصول شرایط خاص ربع اول قرن بیستم بوده است. اکنون شرایط بکلی عوض شده است. حقوق بشر، حفظ و پاسداری از زبانها و فرهنگهای ملی و بومی، و از همه مهمتر خودآگاهی ترکهای ایران و سنگینی شان در جمعیت ایرانی با رسمی بودن انحصاری فارسی در ایران به هیچ وجه همخوانی ندارد. ماده ۱۵۱ اعلامیه جهانی حقوق زبانی صریحا میگوید "همه جمعیتهای زبانی حق دارند که زبانهایشان در سرزمین- قلمرو خود به طور رسمی بکار برده شوند". به اینها پذیرش و شناخته شدن هویت ملی و زبانهای ملتهای گوناگون در کشورهای همسایه افغانستان، عراق، ترکیه و ... را نیز میبایست افزود. برآیند همه این عوامل باعث گردیده که برای نخستین بار در تاریخ معاصر، ملتهای ایرانی صراحتا حاکمیت انحصاری زبان محلی فارسی و سلطه سیاسی قوم اقلیت فارس بر کشور کثیرالمله و دولت ایران را زیر سوال ببرند. اکنون همه آگاه شده اند که اجبار و تحمیل زبان و فرهنگ فارس در ایران که اکثریت جمعیت آن را ملتهای غیر فارس تشکیل میدهند، از مشروعیتی تاریخی برخوردار نیست. اعلام زبان محلی قوم اقلیت فارس زبان به عنوان زبان ملی، مشروعیت و قانونیت خود را نه از پذیرش داوطلبانه ملتهای ساکن در ایران، بلکه از طریق توطئه های استعمار انگلیس و سرنیزه رضاخان کسب کرده است.

بنظر میرسد که بخشی از نخبگان ایرانی، فعالین حقوق بشر و شماری از فعالین ترک ایرانی که هنوز خواستار رسمی ماندن انحصاری زبان فارستی اند، درک و بینش درست و امروزی ای از مساله ملی در ایران، مدرنیته و دموکراسی ندارند. مدرنیته، جوهر پروژه دموکراسی در قرن بیستم است. مدرنیته یعنی رها شدن از وصایت. امروزه تئوری و گفتمان دموکراسی علاوه بر حق رای، حق مشارکت و حق تمثیل را نیز به یک درجه و همزمان در بر میگیرد. به بیان دیگر آنانیکه خواستار لغو رسمیت انحصاری زبان فارسی شده و پایان دادن به وصایت قوم فارس و زبان و فرهنگش بر ایران را طلب می کنند، عملا جوهر مدرنیته و راه دموکراسی را به مردم کشور نشان میدهند و هنگامی که از شناخت، برابری، مشارکت و تمثیل رسمی ملل و زبانهای غیرفارس ایران در ساختار دولت و تعریف هویت ایرانی صحبت و دفاع می کنند، از مدرنیته و دموکراسی صحبت و دفاع می کنند. به عبارت دیگر تا زمانیکه ملل غیرفارس ایران در ساختار نظام و کشور از حق مشارکت برابر و نیز حق تمثیل برابر - از دولت فدرال گرفته تا تمثیل زبان و هویت خود به صورت رسمی و دولتی شدن زبانهایشان برخوردار نشوند نمیتوان از دموکراسی و جامعه ای مدرن صحبت کرد.

هر قانون اساسی در کشور کثیرالمله ایران که اصل رسمی و دولتی بودن انحصاری زبان فارسی در آن گنجانده شده باشد؛ و یا هر شخصیت، گروه سیاسی و یا نیروی اجتماعی که مخالف رسمیت و دولتی شدن زبان ترکی در ایران و در سطح سراسری باشد،

واپسگرا و از همان آغاز دشمن تجدد-مدرنیته و دمکراسی-مردمسالاری، و بدخواه مردم ایران است. مسئله زبانهای ملل ایرانی و دولتی شدن زبان ترکی، در مرکز مبارزه دمکراتیک ملل ایرانی قرار دارد. دمکراسی اگر به معنی گزیدن بهترینها باشد میشود گفت رسمیت انحصاری زبان فارسی بدترین و ارتجاعیترین گزینش و گزینه ای صددرصد غیردمکراتیک است. زبان دمکراسی در ایران ترکی است، لری است، بلوچی است اما فارسی اجباری و جانشین نیست. فارسی اجباری و جانشین تنها میتواند زبان استعمار، نژادپرستی و نسل کشی زبانی باشد.

گرچه به هو!!!